## جلسه 78

**دو‌شنبه - 19/12/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در استعمال لفظ در اکثر از معنا بود. کلام در جهاتی واقع شده بود، ‌رسیدیم به جهت دوم.

از مرحوم میرزا حبیب الله رشتی نقل شده که فرمودند استعمال لفظ در اکثر از معنا اگر به این نحو باشد که در دو معنا مثلا در هرکدام مستقلا استعمال بشود این ملازم است با این‌که حکم این دو معنا انحلالی باشد. مثلا اگر مولی بگوید جئنی بالعین و استعمال کند لفظ عین را در ذهب بطور مستقل و در فضه بطور مستقل، جئنی بالعین مفادش می‌‌شود وجوب استقلالی اتیان به ذهب و وجوب استقلالی اتیان به فضه به نحوی که اگر مکلف ذهب را بیاورد فضه را نیاورد امر به اتیان ذهب را امتثال کرده ولی امر به اتیان فضه را امتثال نکرده. اما استعمال لفظ عین در معنای مرکب از ذهب و فضه اگر بشود، نه این‌که در معنای ذهب مستقلا استعمال بشود و معنای فضه مستقلا استعمال بشود، بلکه در معنای مرکب از ذهب و فضه استعمال بشود، جئنی بالعین لامحالة مفادش وجوب ارتباطی اتیان به ذهب و فضه است به نحوی که اگر ذهب را به تنهایی بیاورد هیچ تکلیفی را امتثال نکرده. مثل هر واجب ارتباطی دیگر که اتیان به بعض اجزاء امتثال تکلیف به هیچوجه نیست و طبعا فاسد خواهد بود.

ظاهر مرحوم آقای خوئی این است که این مطلب را قبول کردند. چون در محاضرات جلد 1 صفحه 210 فرمودند اگر شخصی دو عبدی را مالک بود که نام هر دو غانم بود، ‌به مشتری گفت بعتک غانما بدرهمین، ‌اگر استعمال بکند لفظ غانم را در مجموع این دو عبد به نحوی که مراد از غانم مرکب از این دو باشد، لحاظ کرده باشد این دو را منضم به یکدیگر و لفظ غانم را بر مجموع این دو اطلاق کرده باشد، ‌ثمن مجموع این دو عبد می‌‌شود دو درهم وقتی که می‌‌گوید بعتک غانما بدرهمین. اما اگر از لفظ غانم اراده بکند هرکدام از این دو عبد را مستقل از دیگری، وقتی به مشتری می‌‌گوید بعتک غانما بدرهمین لازمه‌اش این است که کلامش منحل می‌‌شود به دو کلام یکی این‌که بعتک هذا العبد بدرهمین و دیگری این‌که بعتک ذاک العبد بدرهمین که ثمن مجموع می‌‌شود چهار درهم. بعد فرمودند اگر شک بکنیم که این بایع اراده کرده بود مجموع العبدین را یا هرکدام از این دو را به نحو مستقل و ظهوری هم نبود که تعیین کند که کدامیک از این دو استعمال درست است نوبت به اصل عملی که برسد مقتضای اصل عملی برائت ذمه مشتری است نسبت به بیشتر از دو درهم.

بعد فرمودند اگر کسی به ما اشکال کند که باید بعتک غانما بدرهمین را حمل کنیم بر اراده هرکدام از این دو عبد مستقلا. چرا؟ برای این‌که استعمال لفظ در این صورت استعمال مجازی نخواهد بود. چون استعمال کردیم غانم را در این عبد بطور مستقل که معنای حقیقی غانم هست و همین‌طور استعمال کردیم غانم را در عبد دوم بطور مستقل که معنای حقیقی او است. اما اگر ما بخواهیم استعمال کنیم لفظ غانم را در مجموع این دو عبد این استعمال مجازی خواهد بود چون وضع بر آن نشده. مقتضای اصالة الحقیقة‌این است که حمل کنیم بر همان احتمال اول که استعمال لفظ در هرکدام از این دو عبد شده بطور مستقل.

مرحوم آقای خوئی در جواب فرمودند اصالة الحقیقة بازگشتش به اصالة الظهور ندارد و هیچ نکته‌ای ندارد که بعتک غانما بدرهمین ظهور پیدا کند در استعمال در هر یکی از این دو عبد بطور مستقل. چون ظهور اولیش این است که استعمال شده در یک عبد حالا که قرینه داریم در هر دو عبد استعمال شده بر خلاف ظهور اولی می‌‌شود مجمل. نمی‌دانیم مراد هرکدام از این دو عبد است بطور مستقل یا مجموع العبدین است.

این محصل فرمایش مرحوم آقای خوئی است.

در بحوث فرمودند: استقلال در استعمال که لفظ استعمال بشود در هرکدام از دو معنا بطور مستقل، این ملازمه ندارد با این‌که حکم هرکدام از این دو معنا استقلالی است و ارتباط با حکم آن معنای دیگر ندارد. کما این‌که استعمال لفظ در مرکب از دو معنا هم ملازمه ندارد با این‌که حکم متعلق به این لفظ ارتباطی باشد بین این معنای مرکب.

توضیح فرمایش ایشان این است که فرمودند: کسی که می‌‌گوید جئنی بالعین و استعمال می‌‌کند عین را در ذهب بطور مستقل و در فضه بطور مستقل، ‌ممکن است در مرحله اراده جدیه وجوب را متعلق دانسته به اتیان ذهب مقیدا به اتیان فضه و همین‌طور وجوب اتیان به فضه را هم لحاظ کرده در مقام اراده جدیه مقید به اتیان به ذهب. مثل این‌که بگوید جئنی بالذهب و الفضة می‌‌تواند در مقام اراده جدیه لحاظ کند که وجوب اتیان به ذهب رفته روی اتیان به ذهب مقید به اتیان به فضه و بالعکس. این اشکالی ندارد. کما این‌که اگر متکلم بگوید جئنی بالعین و استعمال کند لفظ عین را در معنای مرکب از ذهب و فضه که لفظ عین را متحد ببیند تصورا در مجموع ذهب و فضه که هرکدام از این دو جزئی از معنای این لفظ عین باشند، باز می‌‌تواند در مقام اراده جدیه لحاظ کند که وجوب اتیان رفته روی این جزء لابشرط از آن جزء‌ دیگر، ‌وجوب اتیان رفته روی ذهب لابشرط از اتیان به فضه. این مشکلی ندارد.

این فرمایش بحوث است.

به نظر ما استعمال لفظ در دو معنا به نحو مستقل ملازم است با ظهور خطاب در این‌که حکم هرکدام از این دو معنا مستقل است و مرتبط با آن معنای دیگر نیست. اگر مولی بگوید جئنی بالعین و لفظ عین را استعمال کند در ذهب مستقلا و در فضه مستقلا این در قوه این است که گفته باشد جئنی بالذهب جئنی بالفضة که ظاهرش این است که وجوب اتیان به ذهب مستقل از وجوب اتیان به فضه است و اگر کسی اتیان به ذهب کرد آن وجوب را امتثال کرده و لو وجوب اتیان به فضه را امتثال نکرده باشد. بله ثبوتا امکان این است که این وجوب اتیان به ذهب و فضه وجوب ارتباطی باشد و لکن خلاف ظاهر است. مولی اصلا بگوید جئنی بالذهب جئنی بالفضة ممکن است مراد جدیش یک واجب ارتباطی باشد که اتیان به ذهب همراه با اتیان به فضه باشد ولی خلاف ظاهر است.

و لذا اگر در آن مثال بعتک غانما بدرهمین که کسی مالک دو عبد است و نام هر دو غانم است به مشتری می‌‌گوید بعتک غانما بدرهمین استعمال کند لفظ غانم را در این عبد مستقلا و در آن عبد دیگر مستقلا، این در قوه این است که به مشتری گفته باشد که بعتک هذا العبد بدرهمین بعتک ذاک العبد بدرهمین. و لذا ثمن هر دو عبد می‌‌شود چهار درهم. بعتک غانما بدرهمین اگر مستقلا در هرکدام از این دو عبد استعمال شده باشد در قوه این مطلب است که مولی و مالک این دو عبد دو بار بگوید بعتک هذا العبد بدرهمین بعتک ذاک العبد بدرهمین. اگر مولی بگوید بعتک هذا العبد بدرهمین بعتک ذاک العبد بدرهمین چه جور ظهور دارد در این‌که ثمن مجموع چهار درهم است بعتک غانما بدرهمین هم همین‌طور می‌‌شود. و این جمله در قوه این نیست که این مالک بگوید بعتک هذا العبد و ذاک العبد بدرهمین تا ثمن مجموع این دو عبد بشود دو درهم. استعمال لفظ غانم در هرکدام از این دو عبد مستقلا در قوه این است که یک بار بیع بدرهمین را در مورد این عبد حساب می‌‌کنیم، ‌یک بار بیع بدرهمین را در مورد آن عبد دوم حساب می‌‌کنیم. می‌‌شود بعتک هذا العبد بدرهمین بعتک ذاک العبد بدرهمین.

و لذا این فرمایش آقای خوئی که فرمود ظاهر استعمال لفظ در هرکدام از دو معنا مستقلا این است که حکم هرکدام مستقل است و غیر مرتبط است به حکم دیگر فرمایش متینی است.

و اما اگر استعمال بشود لفظ در مرکب از دو معنا مثل این‌که مولی بگوید جئنی بالعین و مرادش از عین مرکب از ذهب و فضه باشد این نمی‌تواند وجوب اتیان به ذهب در او مستقل باشد از وجوب اتیان به فضه مگر شما وقتی می‌‌گویید جئنی بالعین در تقدیر بگیرید جئنی بجزئی العین. تا نگویید جئنی بجزئی العین بگویید جئنی بالعین شمای متکلم ذهب را به تنهایی ندیدید فضه را به تنهایی ندیدید تا بخواهد اتیان به عین صادق باشد به نظر شما بر اتیان به ذهب یا اتیان به فضه به تنهایی. مثل این می‌‌ماند که مولی به عبدش بگوید جئنی بالسریر یا به او بگوید ارسم سریرا، عکس سریر بکش، معنا ندارد که امر به رسم سریر منحل بشود به اوامر استقلالیه به رسم اجزاء سریر مگر لفظ اجزاء را در تقدیر بگیرید بگویید ارسم اجزاء سریر. اگر تقدیر بگیرید اجزاء را بله، ثبوتا ممکن است تعلق امر استقلالی به رسم هرکدام از اجزاء سریر که اگر یک جزء ‌سریر را ترسیم کردید بقیه را ترسیم نکردید امر به ترسیم او را امتثال کرده باشید.

این محصل عرض ما است راجع به این بحث که ظهور استعمال لفظ مشترک در دو معنا که در هرکدام از این دو معنا مستقلا لحاظ شده ظهورش این است که حکم هر کدام از این دو معنا مستقل از معنای دیگر است. بله ثبوتا امکان این‌که این حکم یک حکم واحد ارتباطی باشد محتمل است ولی خلاف ظاهر است. و اما اگر استعمال بشود لفظ مشترک در معنای مرکب از آن دو معنای موضوع‌له مثل این‌که لفظ عین استعمال بشود در مرکب از ذهب و فضه در این صورت تا اجزاء را در تقدیر نگیریم امکان این‌که امر به هرکدام از این دو معنا امر استقلالی باشد، ‌وجود ندارد حتما باید امرش ارتباطی باشد مگر این‌که کلمه اجزاء را در تقدیر بگیریم.

این کلام راجع به جهت دوم بحث است.

اما بحث از جهت سوم که آیا استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است یا ممکن نیست؟ مشهور گفتند استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است و غیر ممکن است. استدلال هم کردند به وجوهی که اهم آن وجوه را عرض می‌‌کنیم.

وجه اول وجهی است که صاحب کفایه فرموده. فرموده:‌ استعمال لفظ در معنا یعنی لحاظ لفظ فانی در یک معنا به حیثی که در مقام تصور لفظ را عین معن می‌‌بینیم و با القاء لفظ کانه معنا را القاء کردیم به ذهن مخاطب. طبق این توجیه که استعمال لفظ در معنا یعنی افناء تصوری آن لفظ در معنا محال است که استعمال بشود لفظ واحد در دو معنا بطور مستقل چون نمی‌شود لفظ واحد که یک لحاظ می‌‌کنیم آن را تصورا متحد ببینیم با دو معنای متعدد. یک چیز را می‌‌شود تصورا دو چیز بدانیم؟ لفظ واحد است می‌‌شود آن را تصورا متحد ببینیم با دو معنای متعدد، ‌این ممکن نیست. صاحب کفایه فرموده مگر این‌که متکلم احول العین باشد یعنی یک چیز را دو چیز ببیند. لفظ واحد را هم دو لفظ ببیند. بله اگر مبنای ما این بود که استعمال لفظ افناء لفظ در معنا نیست صرفا لفظ علامت بر معنا است اشکال ندارد که یک شیء علامت دو شیء باشد مثل این‌که وضع می‌‌کنیم یک علم را بر یک مکانی که هر دلالت کند این سر فرسخ است و هم دلالت کند که این‌جا فلان مکان مخصوص است. و لکن مبنای صحیح در استعمال افناء لفظ در معنا است و لذا استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است.

این فرمایش صاحب کفایه طبق مبنای افناء لفظ در معنا کاملا متنی است. چون لفظ واحد را بخواهیم فانی تصوری یعنی متحد تصوری ببینیم با دو معنای مستقل این محال است. ما لفظ عین را در جئنی بالعین که یک لفظ واحد است و آن را یک بار لحاظ کردیم هم متحد ببینیم با ذهب مستقلا هم متحد ببینیم با فضه مستقلا این خلف است. و لکن انصافا استعمال لفظ در معنا متقوم به لحاظ این‌که لفظ فانی در آن معنا هست و متحد است با آن معنا، متقوم به این نیست. لفظ مجرد علامت است بر این‌که متکلم این معنا را اراده کرده است. بله متعارف این است که لفظ را لحاظ آلی و فنایی می‌‌کنند در معنای واحد، اما امکان این‌که ما لفظ را مبرز قرار بدهیم برای دو معنای مستقل این‌که منتفی نیست.

و شاهد بر این‌که مبنای مشهور درست نیست در این‌که استعمال لفظ در معنا افناء او است در آن معنا و نتیجه‌اش این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است، شاهد بر عدم تمامیت این مبنای مشهور وقوع استعمال لفظ در اکثر از معنا است. ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه. مثال‌های زیادی هست برای وقوع استعمال لفظ در اکثر از معنا. مثلا شاعر می‌‌گوید المرتمی فی الدجی و المبتلی بعمی و المشتکی ظمأ و المبتغی دینا یاتون سدته من کل ناحیة و یستفیدون من نعمائه عینا. مدح پیامبر می‌‌کند. می‌‌گوید کسی که در تاریکی فرو رفته است و کسی که مبتلا است به نابینایی و کسی که شکوه می‌‌کند از تشنگی و کسی که دنبال مال است، همه این‌ها به سراغ پیامبر می‌‌آیند. یاتون سدته من کل ناحیة و یستفیدون من نعمائه عینا. خب آنی که مرتمی در دجی است، ‌در تاریکی فرو رفته است او دنبال استفاده نور خورشید است و لذا عین این‌جا استعمال شده در نور خورشید. المبتلی بعمی مبتلای به کوری دنبال چشم است و لذا یستفیدون من نعمائه در مورد او به معنای چشم بکار رفته. المشتکی ظمأ دنبال چشمه است و لذا عین در یستفیدون من نعمائه عینا نسبت به او به معنای چشمه بکار رفته. المبتغی دینا دنبال نقره است و لذا یستفیدون من نعمائه عینا در مورد او در معنای نقره بکار رفته.

یا همان شعری که قبلا خواندیم‌ای المکان تروم ثم من الذی تمضی الیه اجبته المعشوقا. سؤال کرد کجا می‌‌خواهی بروی سپس چه کسی را می‌‌خواهی ببینیم به او گفتم معشوق هم مقصود قصری بود در سامرا که نامش معشوق است و هم شخصی بود که شاعر عاشق او بود. استعمال لفظ در اکثر از معنا شده است. یا مثال‌هایی که مطرح است: قلب بهرام ما رهب، ‌هم به این معناست که معکوس لفظ بهرام ما رهب است و هم به این معنا است که دل بهرام گور هیچگاه دچار ترس نشد. یا قلب کل ساق قاسق‌، هم به این معناست که معکوس لفظ ساق قاس است و هم به این معناست که دل ساقی‌ها قساوت دارد. و یا گفته می‌‌شود قلب ملوم مولم، هم به این معناست که معکوس لفظ ملوم مولم است و هم به این معناست که دل انسانی که ملامت شده دردناک است. و لذا این دلیل بر این می‌‌شود که استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است و این مبنای که استعمال لفظ در معنا یعنی افناء لفظ در معنا که لفظ را متحد ببینیم با معنا مبنای درستی نیست.

بقیة الکلام در جلسه آینده.

و الحمد لله رب العالمین.